

## بررسی اقشار فرودست جامعه در عهد ناصرالدین شاه قاجار

دکتر عباس قدیمی قیداری، استادیار گروه تاریخ دانشگاه تبریز

حسین دهقان، مدرس دانشگاه آزاد واحد بیضاء

لیدا آریامنش، کارشناس ارشد تاریخ ایران دوره اسلامی

### چکیده

در زمان سلطنت ناصرالدین شاه طی قرن نوزدهم میلادی، جامعه ایران متشکل از اقشار مختلفی بود که در یک دیدگاه می‌توان آنها را در سه دسته اقشار بالا، متوسط و بالاخره فرودست جامعه جای داد. اقشاری هم در جامعه مانند اعیان شهری وجود داشته‌اند که هر چند دارای ثروت و مکنت بوده‌اند ولی از قدرت سیاسی و نظامی برخوردار نبوده‌اند که ما در این مقاله آنها را جزء قشر عوام مورد بررسی قرار داده‌ایم. جامعه ایران این دوره شباهتی به جامعه کاست‌وار هند و اروپا نداشته و دارای نوعی دسته‌بندی خاص جامعه ایرانی است که می‌توان آن را با بررسی گروه‌های صاحب قدرت و محرومان از قدرت مورد پژوهش قرار داد تا به نوعی از دسته‌بندی خاص آن دست یافت. مردم فرودست دوره ناصری از اقشاری چون کسبه و پیشه‌وران و بازاریان خرده‌پا، اعیان شهری، لوطیان، دوره‌گردها، مردم ایلی، کشاورزان، سادات و درویشان تشکیل می‌شده است. این گروهها در ارتباط بایکدیگر و کنار همدیگر و بدون تناقضی که در میان طبقات اروپایی همعصر خویش رایج بوده، می‌زیسته‌اند و حتی همکاری میان آنها در امور روزمره در جریان بوده است چنانچه لوطیان به حمایت از مردم محله خویش می‌پرداخته‌اند.

تاریخ پذیرش: ۹۰/۳/۵

تاریخ دریافت: ۸۹/۹/۲

E-mail: ghadimi@tabrizu.ac.ir

ما در این مقاله به دنبال بررسی پایین ترین افراد جامعه هستیم تا شاید بتوانیم به نوعی شناخت از جامعه این عهد دست یابیم تا راهگشای ما در شناخت علل بروز پدیده های بعدی مثل انقلابات ایران باشد.

**واژگان کلیدی:** قاجار، دوره ناصری، اقشار فرودست، جامعه.

### مقدمه

در هر جامعه ای حضور گروه های مردمی مختلف در کنار همدیگر و به گردش انداختن چرخه اقتصادی جامعه در تمامی ازمنه های تاریخی وجود داشته است. جهت بررسی کردن گروه های مردمی، گاهی آنها را به دسته بندی های خاصی از جمله اقشار اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و یا فرهنگی تقسیم می کنند که می تواند معیارهای خوبی برای بررسی مردم یک جامعه باشد. در این میان، کنکاش گروه ها-براساس اجتماعی و اقتصادی- در اکثر مقالات و زمینه های پژوهشی بیشتر مد نظر بوده و انفکاک میان غنی و فقیر، حاکم و محکوم مرسوم بوده است. با این حال، فقط از دوره انقلابات اجتماعی غربی به بعد بود که توجه به گروه ها و اقشار کم درآمد و یا به اصطلاح مردم خرده پا و مادون جامعه مورد توجه قرار گرفت. به ویژه که برای حرکت های دسته جمعی این قشر، کانون مهمی برای رسیدن به مقاصد خاص برای دیگر گروه های مسلط جامعه بوده است. استفاده های ابزاری از گروه های پائین دست جامعه و قربانی قرار دادن آنها، سیاست های خاص قدرتمندان در عرصه های سیاسی بوده است. طی سه قرن اخیر، گروه نوپای روشنفکران، با اشاعه اندیشه های خود در میان این گروه، انقلابات و پدیده های نوینی را پدید آوردند که اساس حکومت های امروزی را پی افکند. در این جا، بررسی گروه مادون مزبور در جامعه عهد ناصری قابل بررسی است، به ویژه که اولین حرکت های مردمی در برابر حکومت، به رهبری گروه هایی که تا آن زمان از قدرت نظامی و حتی سیاسی برخوردار نبوده اند، صورت گرفت. اینان در طی همین دوره ناصری پدیدار شدند و سرمنشاء حرکت های بعدی شدند.

### نظری بر قشر خرده‌پای جامعه ایران عهد ناصری

در اینجا جهت بررسی قشرعوام جامعه که اکثریت جمعیت جامعه عهدناصری را تشکیل می‌داد، بهتر است ابتدا آماری از جمعیت داده شود، تا بتوانیم به شکل بهتری به بررسی این گروه‌ها - که خود نیز به مجموعه‌ها و دسته‌های درونی تقسیم می‌شوند- بپردازیم. «جمعیت کل کشور در آغاز قرن ۱۳ق/۱۹م پنج تا شش میلیون نفر بوده است که دوینجم آن را ایلات، دوینجم آن را روستاییان و یک پنجم باقی مانده را شهرنشینان تشکیل می‌دادند» (اشرف، ۱۳۸۸: ۴۴). جان فوران جمعیت ایران دهه ۱۸۶۰ را ۹ تا ۱۰ میلیون نفر برآورد کرده و نیز در خود عهدناصری آمده است که «جمعیت ایران در حدود هشت میلیون نفر است» (فوران، ۱۳۸۲: ۱۳). بنجامین چنین نوشته است که: «عقیده‌ی شخصی من این است که نباید از نه میلیون، خیلی کمتر باشد» (گرینویلر بنجامین، ۱۳۶۳: ۱۸۱). در برآوردی که شخصی به نام عیسوی -طبق اسناد و مدارک- از جمعیت ایران در سال ۱۸۶۷ میلادی انجام داده، این تعداد را حتی با تفکیک جمعیت شهرهای مختلف چهار میلیون و چهارصد هزار نفر تخمین زده است (عیسوی، ۱۳۶۲: ۴۱-۴۲). البته با توجه به این محدوده یک سده‌ای که عهدناصری مابین آن قرار دارد، نمی‌بایست کمتر و بیشتر از ۸ تا ۹ میلیون نفر باشد. وقتی ما به اواخر عهد قاجار و جمعیت شهرهای بزرگی چون تهران که «حدود ۳۰۰ هزار نفر جمعیت دارد» (ریشارد، ۱۳۶۳: ۸۱) و یا قزوین که پنجاه هزار نفر جمعیت دارد (همان: ۷۶) و از عمده شهرهای بزرگای ران به شمار می‌روند نگاهی بیندازیم، نمی‌بایست از تعداد فوق‌الذکر تخطی کرده باشد. چون عهد ناصری دوره حدوداً ۵۰ ساله‌ای را شامل می‌شود به همین خاطر دارای نوسانات مختلفی بوده است. به ویژه که قحطی و خشکسالی سال‌های ۱۸۶۰، ۱۸۶۱، ۱۸۶۹-۱۸۷۰ و ۱۸۸۰ و نیز دهه ۱۸۹۰ را اگر در نظر بگیریم، که طی حکومت ناصری اتفاق افتاد و حتی قحطی فاجعه‌آمیز سال‌های ۱۸۶۹-۷۲ که مرگ حدود ۱،۵ میلیون نفر را باعث شد در نظر بگیریم بیشتر به چنین نوساناتی پی خواهیم برد. وضعیت اجتماعی مردم ایران این عهد در شهرهای مختلف متفاوت بوده است. حال آنکه مناطق حاصلخیز با مناطق کویری و کوهستانی به دلیل وفور یا عدم وفور نعمت طبیعی خصوصاً طی ۵۰ سال متفاوت بوده است.

این در حالی است که در رابطه با مردم جنوب و یا خوزستان آمده است که «اعراب بالفطره درکشت وزرع وتربیت علفزار ومراتع بی اطلاع وتنبل هستند ودر این فقره بخصوص بدبخت و نادانند به این جهت بانهایت تنگدستی و سختی زندگی می کنند» (بابن، ۱۳۶۳: ۲۴). حال آن که گروهی همچون اعراب رامهرمز وبهبهان وبیشتر لرهای بختیاری روزگارشان را به دزدی وچپاول می گذرانند وطایفه دینلون از چهارلنگها «در قلل بسیار سخت مسکن داشتند و معاششان منحصر به غارت وچپاول بود» (همان: ۶۷). درسال ۱۸۹۴ «کشاورزان ومردم سیستان به خاطر بدهی های زیاد به این مالدارها به خاطر کرایه گاوها (برای شخم زدن زمین) وهمچنین برای کدخداها بابت پیش خرید غلات آنان کلاً وضعیت بسیار بد و تاسف باری داشتند» (ثیت، ۱۳۶۵: ۷۹). در منطقه ای دوردست چون رشت که زمینها در قطعات مختلف در دست مالکان بوده و به وسیله کشاورزان کشت می شد، بنا به توصیف ریشارد مردمان وضعیتی افسرده و ترحمانگیزی داشتند. آنان کاری جز زراعت وکاردر جنگل نمی توانستند پیدا کنند. پیکرهای رنجور و رنگ پریده وبی رمقی داشتند و دچار مالاریا و کمبود نور خورشید بودند. درسن ۳۰ سالگی بر اثر بی غذایی وکار طاقت فرسا، آثار پیری درچهره شان نمودار می شد درحالی که عملاً از کودکی به زندگی رعیتی وکار شاق در مزارع برنج خو کرده بودند، بنابراین شیوه زندگی و وضع رقت بارشان هر انسان غربی را متأثر می ساخت (ریشارد، همان: ۷۴). این در حالی است که عیسوی ایالت گیلان را دارای رفاه استثنایی نسبت به دیگر مناطق می دانست (عیسوی، همان: ۵۹). همچنین بنابه نوشته حاج سیاح: «اهل کرمان از شدت اضطرار، اولاد خود را به شالبافی و فرش بافی، می فرستند، و اگر کامل و استاد شدند ده شاهی اجرت والا سه یا چهار شاهی می گیرند. اگر خطایی دیده شود، سوزن به دست آنها می زنند ... از صد خانه یکی قدرت ندارد شب چراغ روشن کند. بسیاری هستند که چند روز نان نیافته با شلغم یا چغندر (اگر پیدا شود) می گذرانند» (حاج سیاح، ۱۳۶۳: ۱۶۴). در زنجان به دلیل شورش و سرکوب آنها «وضع مردم روی هم رفته خوب نبود وحکومت مرکزی ایران برخلاف تبلیغات، اقدامات عمرانی در آنجا نکرده» بود (بروگش، ۱۳۶۷/ج ۱: ۱۵۳). زمانی هم که شاه به منطقه ای سفر می کرده، درباریان به

اخاذی و اجحاف نسبت به مردم می‌پرداخته‌اند و وضع بدتر می‌شده‌است، زیرا بنابه نوشته فوریه: علاوه بر این که محصول سالیانه آنها به کلی در زیر چادرها نابود شده یا دواب آرد آنها را خورد بودند باز آنچه را هم که در خانه ذخیره کرده بودند از آنها می‌خواستند و در این صورت معلوم نیست که این بینوایان چگونه می‌توانستند زنده بمانند (فوریه، ۱۳۲۶: ۲۰۶). نه تنها کوکب شاه، بلکه در مناطقی چون شمال غربی مردم ازدست‌اندازی ترکمانان در امان نبوده‌اند، به گونه‌ای که در ۱۸۹۴ کلنل نیت چنین نوشته است: «ایرانیان باید خیلی از روس‌ها متشکر باشند که ترکمن‌ها را سر جای خود نشانند» (نیت، ۱۳۶۵: ۱۴۶). زیرا به سبب نابسامانی‌ها و ضعف حکومت مرکزی، ترکمن‌ها به شهرها و دهات شمال خراسان حمله می‌کردند، اموال مردم را غارت و اهالی را به اسارت می‌بردند و در بازارهای خیوه و سایر بلاد اهل تسنن به ازبک‌ها و غیره می‌فروختند (کاساکوفسکی، ۱۳۴۴: ۱۰۳). ظلم‌خواهی زنان لاهیجان از جور مالکانی که به زمین‌های آنها چشم داشتند و زنان رعیت ملایری که به ضبط محصول آنها توسط حکومت اعتراض داشتند و زنان رعیت بسطام که نسبت به مالیات معترض بودند، کاملاً مشخص بود. زنان لاهیجانی اعلام کردند: «از دست ظلم حاجی میرزا حسین و اولاد میرزا عبدالوهاب مستوفی به جان آمده‌ایم». همچنین زنان کرگانرودی هم نوشتند: «از دست ظلم نصرت‌الله خان و کسان او جلای وطن شده و در بقعه شیخ صفی بستی هستیم» و ما «بیچارگان در اینجا گرفتار فقر و فاقه و دربدری هستیم . . . تماماً بی‌چیز و بی‌خانمان شده‌ایم» (آدمیت، ۱۳۵۶: ۳۹۲-۳۹۳). این قشر از لحاظ بهداشتی نیز درمضیقه بودند. به طوری که در سال ۱۸۵۹ بارون مینوتولی از اهالی میانه درخواست چند حشره ساس برای جمع آوری در کلکسیون خود می‌کند و آن روستایی چند ساس از لباس خود درآورده، به وی می‌دهد. این‌ها نمونه‌های کوچکی‌اند در حالی که معیشت جزایمی‌های اطراف تبریز که بسیاری از خارجی‌ها در مسیر سفرشان از آنان و وضع نامناسب‌شان صحبت کرده‌اند، نمونه دیگری است.

از جمله باورها و اعتقادات مردم این دوره، اعتقاد به خرافات و اهمیت به رمالی است که نشانه‌هایی از جهل و نادانی است. به طوریکه با ظهور فرقه بابیت، خیلی از همین عوام به وی

پیوستند و بر اثر فشار دولت مرکزی آن را رها می‌کنند. این متغیرالعقیدگی آنان چیزی جز نشانه‌ای از جهل‌شان نیست. خرافات و باور به آن در میان عوام هنوز رایج بود چرا که از اذیت و آزار و نقل حوادثی از غول و جن و افریط و سناس و ارواح، ذکر مجالس عوام بود. آنان حتی در حفاظت از اموال‌شان بر آن طلسم می‌زده‌اند. در حوالی تهران یک روستایی برای عدم دزدی از مزرعه‌اش به دوران ریسمانی کشیده و نوشته‌هایی با مضمون بر آن آویزان کرده بود: «هر کسی از اینجا اقدام به دزدی کند گرفتار طلسم شده، و جان خود را از دست می‌دهد. تدابیر او به طوریکه می‌گفتند موثر واقع شده بود» (ثیت، ۱۳۶۵: ۲۵۲). در اواخر عهد ناصری در مشهد خرافات پیداد می‌کرده است (همان: ۳۱۰). اینها مواردی از عقب‌ماندگی در توده‌هاست. اما در مورد جمعیت شهرها می‌توان گفت که انبوه جمعیت - یا توده شهری - در سه گروه اصلی جای می‌گرفتند. گروه اول و دوم در فرایند تولید و خدمات اقتصادی، جمعیت فعال را تشکیل می‌دادند. گروه نخست طبق نوع حرفه و مکان کارشان از اصناف شمرده می‌شدند مثل بازرگانان خرده‌پا، پیشه‌وران، صنعتگران، مغازه‌داران، و شاگردان و پادوها که در این حرفه بودند. گروه دوم لایه‌های فرومایه شهری را تشکیل می‌دادند که از جمله آنها می‌توان به دست فروش‌ها، باربرها، کارگران ساختمانی، کارگران ناماهر دوره‌گرد و خدمتکاران خانگی اشاره کرد. گروه سوم جمعیت در فعالیت اقتصادی شرکت نداشتند بلکه سربار جامعه بودند مثل معرکه‌گیرها، رمال‌ها، باج‌گیرها، گدایان، دزدان، و اوباش (یزدانی، ۱۳۸۸: ۲۵-۲۶).

### کسبه، پیشه‌وران و بازاریان خرده‌پا

قشر دیگری از جامعه که جزء توده مردم محسوب می‌شوند کسبه و پیشه‌وران و بازاریان خرده‌پا بودند که از زندگی نسبتاً بهتری نسبت به دیگر رعایا برخوردار بودند. در کنار مشتمل معدودی بازرگانان عمده، تاجران متوسط و خرده‌پا و نزول‌خواران قرار داشتند و چون نمی‌توانستند قرار ترتیبات خاصی را با مقامات دولتی بگذارند بار عمده مالیات‌ها و عوارض راهداری بر دوش آنان بود. البته اکثریت این افراد ستون عمده بازار را تشکیل می‌دادند اما در پائین‌ترین

سطح این گروه‌ها کسانی همچون طووفان، دوره‌گردها و دستفروش‌ها قرار داشتند که بخشی از طبقه‌های حاشیه شهری و پائین شهری را تشکیل می‌دادند (فوران، ۱۳۸۲: ۱۹۵). کسبه‌ها که به نسبت تجار وضع خوبی نداشتند به اصناف مختلفی تقسیم می‌شدند و هرکدام به صورت جمعی بنا به جنسی که تولید کرده و می‌فروختند. آنان در گوشه‌ای از بازار دارای صنف خاص خود بوده و با یک رئیس یا ریش سفید - که ماهیانه مالیات را از صنف خود جمع‌آوری و به دولت می‌پرداختند - مشغول به کار بودند. از جمله این اصناف صنف صنعتگران است «هرکسبه‌ای با فرزند خود در بازار مشغول تولید و فروش کالاهای خود» بودند (بروگش، ۱۳۶۷/ج: ۱: ۱۸۴-۱۸۵). آنان در مواقع معین مجمع اصناف را تشکیل داده و در خصوص مسائل مربوط به کسب خود تبادل نظر می‌کردند (دوگوبینو، بی‌تا: ۳۴). نقطه اتکا این اصناف در ایران، گذشته از بازرگانان، روحانیونی بودند و چوناینان همواره می‌خواستند نفوذ کلمه داشته باشند با کمال میل و داوطلبانه حمایت اصناف مختلف را به عهده می‌گرفتند تا آنها را اطراف خود جمع کنند (همان: ۳۵).

اما بازاریان خرده‌پا چون قصاب، بزاز و نجار و خیاط و آهنگر و بقال و خباز و شانه‌ساز و غیره جزء قشر عوام بودند و در شهرها نیز به همین صورت بوده و در بازارها هر کدام از این دسته‌ها همانطور که ذکر شد صنف خود را داشتند. به عنوان مثال، به سال ۱۲۶۵ ق شاهدهیم که در زنجان شخصی به نام مشهدی سلیمان عامل جماعت بزاز بوده است (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۸۵، ج: ۳: ۲۸۸). از سوی دیگر، این بازاریان تا حدودی از اختیارات خارج از کنترل دولتی برخوردار بودند و طبق میل و تصمیمات صنفی رفتار می‌کرده‌اند. در سال ۱۲۷۷ ق. که پایتخت به دلیل سرما و برف زمستانی دچار قحطی و کمبود شده بود، بسیاری از افراد غله‌ها را انبار کرده و حتی به فرمان شاه هم آن را به بازار عرضه نکردند. ولی بعداً تحت فشار محمودخان کلانتر تهران، آن غله را به بازار وارد کرده و خود نیز تنبیه شدند. این امر روشن‌گر میزان مختاریت آنهاست.

پیشه‌وران بازار یا همان کارگران صنعتی و افزارمندان، جزء دسته‌ای از بازاریان خرده پا محسوب می‌شدند که همواره از فارسیان بوده‌اند (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۵). کارگران صنعتی ایرانی همواره مردمی لایق و باهوش و زحمت‌کش بودند ولی طرز زحمت کشیدن آنها مطابق اسلوب خودشان بود (دوگوبینو، بی‌تا: ۳۵). هر چند آنان به سرعت همکاران اروپایی خود نمی‌توانستند کار بکنند، لیکن در عوض تفنن و ذوقشان زیادتر از کارگران اروپایی بود (همان: ۳۶). در همین زمان به ویژه در اروپا به دلیل صنعتی شدن کارها، کارگران آنجا هر کدام متخصص در انجام کاری معین شدند و مجبور به تهیه آن در زمان مقرر و مقدار معین بودند ولی کارگران ایرانی به دلیل نبود چنین صنعتی دارای ذوق زیاد در تنوع کارکردی بودند. دوگوبینو چنین نوشته است: «در شیراز و اصفهان چاقوهای می‌سازند عیناً نظیر چاقوهای انگلستان است و بقدری در ساختن این چاقوها مهارت دارند که شخص دچار حیرت می‌شود بویژه آن که لندن هم روی تیغه چاقو نقره شده است» (همان: ۳۶). ولی این گروه فاقد پشتکار بودند. دوگوبینو معتقد بود اگر مزد کارگر ایرانی را پیش بدهند اطمینانی در تحویل به موقع آن نخواهد بود. بنابراین، کسبه و پیشه‌وران و بازاریان خرده‌پا در ایران خود قشری متوسط‌الحال را تشکیل می‌داده‌اند که تداومی از همان روند سنتی جامعه بوده است. تحولات ناچیزی که در آن وجود داشت، چندان باعث متحول شدن این ساختار نگرددید.

### دوره‌گردها

از جمله زیر گروه‌های خاص جامعه شهری دوره‌گردها، دستفروشان و حملان را می‌توان نام برد. بعضی از کارگران روزمزد از جمله مقنی‌ها، سقایان، باربران و مانند اینها را که مزد کم می‌گرفتند و گهگاهی کاری برایشان پیدا می‌شد نیز می‌توان در گروه بالا جای داد. تعداد زیادی آدم بیکار از قبیل پیشه‌وران بیکار شده، کارگران سالخورده، مجروحان، بیماران و سایر افرادی که امید به پیدا کردن کار را از دست داده بودند، نیز در شهرها حضور داشتند (فوران، ۱۳۸۲: ۲۰۲).



دوره‌گردها که فروشندگان سیار بازاری و یاشهری بودند و به فروش چغندر پخته، بستنی، لیموناد، میوه و نان و انواع وسائل و کالاهای دیگر مشغول بودند و نیز گروه موزیک‌چیان و نوازندگان دوره‌گرد در این گروه جا می‌گرفتند. گاهی همراه آنان حیوانی چون میمون برای میدان‌گرمی وجود داشته و با ساز و نوا و رقص حیوانات در مکانی از شهر یا محل و ازدحام جمعیت به جمع‌آوری پول می‌پرداخته‌اند. به غیر از این‌ها «نقالان دوره‌گرد در یک گوشه باصدای بلند افسانه « می‌گفتند (دوگوبینو، بی‌تا: ۶۳) در شهرها «سقاها، فروشندگان شربت، میوه و شیرینی دسته دسته بدنبال مشتری.... و معرکه‌گیران، نقالان، مارگیران، جمعیت را با تردستی‌ها، قصه‌ها، شوخی‌ها، خلاصه هر هنری که داشتند، مشغول می‌کردند» (اورسل، ۱۳۵۳: ۲۱۸). حتی قلیان‌فروشان دوره‌گرد که با چاق کردن قلیان و دادن آن به مشتریان گذران معاش می‌کردند و نیز قهوه‌چی‌های دوره‌گرد و رقصنده‌هایی که در اکثر شهرها پراکنده بودند، از جمله گروه‌های دیگر بودند. ادوارد براون در سفر خود از اصفهان به شیراز، زمانی که وارد کاروانسرا می‌شود با «یک گروه نوازندگان پسر و رقااص یهودی» (براون، ۱۳۸۷: ۲۴۹) مواجه می‌شود. در خراسانین رقصنده‌ها به طایفه‌ای تعلق داشتند که به عربی آنها را ضبوج و به فارسی غریب‌زده یا قرشمار می‌خواندند. اینان تحت نظارت و سرپرستی شاطرباشی شاه بودند و ریاست آنان را در خراسان سرتیپی که از نزدیکان و وابستگان شاطرباشی است عهده دار بود (ثیت، ۱۳۹۵: ۱۳۶).

تعزیه خوانان نیز که بعضی از آنان دوره‌گردی هم می‌کرده‌اند جزء اقشار عوام بودند. دسته تعزیه‌خوانان تشکیل می‌شد از یک تعزیه‌گردان «معین‌البکا» و دوازده نفر مرد و زن که عموماً صدایی رسا و خوشی داشتند. نقش زنان را هم مردان انجام می‌دادند و کسانی که در نقش مقدسی ظاهر می‌شدند پارچه سبزی روی صورت خود می‌کشیدند (بروگش، ۱۳۶۷/ ج ۱: ۲۲۲). هر چند شغل دائمی بعضی از آنان این نبود ولی با این حال گویا به نقل از روحانیون پول دریافت می‌کرده‌اند. مستوفی روضه‌خوانان را دو صنف می‌داد: یکی واعظین و دیگری روضه‌خوانان به معنی اخص که ذکر وصیبت ائمه را می‌کرده‌اند (مستوفی، ۱۳۶۰: ۲۷۵). قه‌زن‌ها و افرادی که به گرم کردن مجالس عزاداری می‌پرداخته‌اند هم جزء این گروه بوده‌اند. حتی حسام-

السلطنه که برای دفع شورش سالار در سال ۱۲۶۵ راهی مشهد شده بود در ماه محرم «از دور و نزدیک یک مرثیه خوان حاضر داشت و تا روز عاشورا کار سوگوارانه می کرد» (لسان الملک سپهر، ۱۳۸۵/ ج ۳: ۲۸۳).

### لوطی ها

لوطی یعنی مردی که هیچ نوع شغل معین و ثابتی ندارد فقط گاهگاهی به چندین حرفه کم و بیش مجاز دست می زد از قبیل تردستی، سمساری، دلالی، پاندازی، چشم بندی، نقالی و غیره. وی در کلاهبرداری بسیار ماهر، حتی گاهی از آن بدتر یک باج بگیر و زورگوی حرفه ای بود (اورسل، ۱۳۵۳: ۱۴۳). لوطی ها گروهی از شهرنشینان بودند که از میان طبقه های گوناگون شهری از جمله تهیدستان و حاشیه شهری ها بر می خاستند و دامنه فعالیت شان از دریافت صدقه تا رشوه از مردم و حمایت از همسایگان گسترش می یافت (فوران، ۱۳۸۲: ۲۰۲). این قشر که از آنان بعنوان قشری شرور و جاهل در اسناد یاد شده، هنگامی که محمد شاه درگذشت و خبر آن به یزد رسید لوطی های شهر سر به شورش برداشتند و دروازه های شهر را فروگرفتند و تفنگ و دیگر سلاح های سربازان را از دست شان به در آورده و رو به خانه دوستعلی خان معیرالممالک که حاکم بود آوردند و چند اسب از او به غارت بردند (محبوبی اردکانی، ۱۳۷۴/ ج ۲: ۶۲۱). آنها همچنین در زمان اعتراضات مردمی وبستن دکان ها و بازار، دست به غارت و چپاول اموال مردم می زدند و حتی از تجاوز به زنان و کودکان هم ابایی نداشته اند. گویا در چنین مواقعی تا می توانسته اند سوءاستفاده کرده و هنگام ثبات و آرامش هم به دزدی و راه بندی می پرداخته اند. بعضی مواقع با حاکم شهر برای تداوم کارشان همدست و به وی رشوه می دادند. شب ها نیز به دزدی و دستبرد اموال، و روزها به خواب و ولگردی و باجگیری عمر می گذراندند. ولی همین لوطی ها صفات پسندیده ای نیز داشتند، و در مواقع لزوم آنچنان جوانمردی، از خود گذشتگی و شهامت نشان می دادند که در کمتر کسی دیده می شد (اورسل، ۱۳۵۳: ۱۴۴). نمونه ای از حاکمان همدست لوطی ها، محمود خان حاکم تهران بود که شاه وی را اعدام و همراه وی، بسیاری از

لوطی‌ها هم کشته شدند و در میان آنها حتی فردی که بر اثر شرارت‌های قبلی‌اش دو دستش را از دست داده بود به چشم می‌خورد. به این لوطی‌ها در همه شهرها و در تمام اصناف می‌شد برخورد کرد. پهلوانان، عتتری‌ها، خرس‌گردانها، شیرگردانها و رقاصان از این گروه بودند (پولاک، ۱۳۶۱: ۳۸). بجنوردی نیز در سفرنامه‌اش از رقاصی آنها یاد کرده است: «لوطیهای غروب مثل دیو. یک بچه هشت ساله بازیگر داشتند. وضع خودشان [و] آن بچه خیلی مضحک بود. بقدر نیم ساعت پسره رقص کرد. آنها زدند. خیلی بی‌مزه بودند. انعام دادم مرخص شدند» (بجنوردی، ۱۳۷۴: ۹۴). پولاک اذعان می‌دارد «لوطیهای تبریز و شیراز و اصفهان به جلادت شهره» بوده اند (پولاک، ۱۳۶۱: ۳۸). این در حالی است که دوگوبینو آنان را از دزدی مصون می‌داشت. منتهی چون لوطی‌ها کار و کاسبی معینی نداشتند نظیر موجودات طفیلی بودند که از نتیجه جیب و درآمد دیگران زندگی می‌کردند. لیکن در این عمل گردن کلفتی را مورد استفاده قرار می‌دادند. از همه چیز آنها علامت لابلای‌گری و بی‌فکری و بی‌اعتنایی به بزرگ و کوچک نمایان بود (دوگوبینو، بی‌تا: ۵۴). جالب است که همین نویسنده در جای دیگری می‌آورد که در شهرها همین قشر «کارشان بدمستی و خنجرکشی و جیب‌بری و گوش‌بری» بود (همان: ۱۱۰). نمونه‌ای از این افراد در فارس فردی به نام «رضاقاسی» (خورموجی، ۱۳۴۴: ۳۰۷) بود که در ۱۲۸۲ سردسته‌ی ارادل و اوباش بود و علیه میرزا محمد قوام‌الدوله بلوا به پا کرد که در نهایت با وعده و وعید اعیان و معارف این مسئله خوابید. از سویی نیز لوطی‌ها به حمایت از مردم محله خویش و به اصطلاح حفظ حریم محدوده باجگیری یا زندگی خود دست می‌زده‌اند. در این قشر افرادی از گروه‌ها و قشرهای دیگر نیز وجود داشتند. همانگونه که اورسل آورده با یکی از این لوطی‌ها بنام «غلامحسین» که شغل قبلی وی معلم سرخانه یکی از اعیان شهر بوده و فرانسه هم می‌دانسته آشنا شده و اورسل را با جوانمردی تمام در محلات خطرناک شهر همراهی کرده بوده است (اورسل، ۱۳۵۳: ۱۴۵-۱۴۴). هرچند اوباش شهری را از قشر لوطی‌ها جدا می‌کنند با این حال حداقل در دوره ناصری مرز میان این دو گروه آنچنان که بتوان هر دو را کاملاً از هم جدا کرد و

به صورت گروه‌های مجزایی مورد بحث قرار داد امکان‌پذیر نیست؛ چرا که گاهی از لوطیان شهری هم گزارشاتی دال بر باجگیری و حتی زورگویی و غارتگری گزارش شده است.

### نوکرها و غلامان

نوکرها و غلامان در جامعه ایرانی این عهد هنوز به چشم می‌خوردند. عمده آنان در دربارها و مراکز حکومتی حاکمان محلی و حتی منازل اعیان و اشراف مشاهده می‌شدند. عبدالله مستوفی که در آن دوره می‌زیست، در کتابش آورده است که «در این وقت رسم بود که نوکر زیاد می‌گرفتند» (مستوفی، ۱۳۶۰: ۲۲۷). در اکثر سفرنامه‌ها از دغل‌بازی و حقه‌بازی آنان بحث شده و بزرگ نوکرها، ناظر نامیده می‌شد. اگر ناظر شخص قابل بود، در عوض این‌که نگذارد نوکرها مداخله کنند، خود مداخله می‌کرد (گرین‌ویلر بنجامین، ۱۳۶۳: ۲۰۷). به دلیل وجود اصطبل و حفظ و نگاه داشتن آن، نیاز به نوکرهای زیاد در جامعه به صورت وسیعی اقتضا می‌کرده و «رئیس نوکرهای اصطبل را سرآخور می‌نامیدند» (همان: ۲۰۸). زیر دست سرآخور مقام جلودار بود و بعد از وی تعدادی مهتر بودند که مسئولیت نگهداری و مراقبت از هر چهار اسب را به عهده داشتند. نوکرهایی که مسئول خرید برای اربابان خود بودند به بازار می‌رفتند. بین نوکر و دکانداران قرارداد ضمنی وجود داشت که به موجب آن در برابر هر خرید، درصدی بدانها تعلق می‌گرفت (سرن، ۱۳۶۳: ۴۹). بنا به نوشته بنجامین: «زیرکی و حيله نوکرهای ایرانی، به قدری است که مافوق آن تصور نمی‌شود» (گرین‌ویلر بنجامین، ۱۳۶۳: ۲۰۶).

اغلب غلامان و کنیزان زر خرید که در ایران زندگی می‌کردند در آفریقا متولد شده و در کودکی از طرق بوشهر و مسقط و مقدار کمی هم از راه بغداد و عربستان به اینجا آمده بودند (پولاک، ۱۳۶۱: ۱۷۲). در ثانی غلامان سفید زر خرید از نژاد ترکمن و بلوچ‌ها وجود داشتند که در جنگ‌ها به اسارت افتاده بودند. اما تعداد زیادی از آنان را زنان تشکیل می‌دادند که با یافتن شوهر، از غلامی رهائی می‌یافتند. مردان هم با گرایش به تشیع، اغلب آزاد می‌شده‌اند. از سوی دیگر غلامان را در ایران به کار سخت نمی‌گماشتند «بلکه آن‌ها را در خانه اعیان مانند یکی از

و سائل تجملی نگاه می‌داشتند» (همان: ۱۷۳). غلامان سیاه غیربومی به دلیل نامساعد بودن شرایط اقلیمی برای آنان اکثراً گویا بیش از ۳۰ سال عمر نمی‌کرده و بچه‌های آن‌ها هم بنا به دلایلی از بین می‌رفتند. بدین ترتیب در ایران نژاد دورگه‌ای از سیاهان باقی نمی‌ماند.

### اعیان و اشراف

اعیان و اشراف که اکثر آنها همان رؤسای قبایل و ایالات و غیره تشکیل می‌دادند، در شهر منزل داشتند. اینان مصدر هیچ قدرت سیاسی نبودند ولی با داشتن ثروت زیاد و خدم و حشم یک قشری را شامل می‌شدند. اکثر اشراف شهری در خارج از شهر به خرید زمین - که نشانه تشخیص و ثروت جامعه سنتی است - پرداخته و به ساختن باغ و خیابان‌ها و عمارات زیبا دست می‌زده‌اند. خدمه یک منزل اعیانی و متمول عبارت بوده‌اند از: پیش‌خدمت‌ها، فراشان، غلامان، آشپزها، قهوه‌چی، میرآخور، غلام بچه‌ها، قاپوچی، قراول‌ها را شامل می‌شود که در رأس هر کدام از این دسته‌ها یک نفر به عنوان رئیس آنها نظارت داشته که پیش‌خدمت‌باشی بر پیش‌خدمت‌ها، فراش‌باشی‌ها بر فراشان، غلام‌باشی‌ها بر غلامان و میرآخوران بر کارگران اصطلب حکم می‌راندند. وجود نوکرها و کارگزاران به دنبال یک فرد اعیانی نشانه تشخیص آن فرد بوده است. اهمیت و اعتبار هر شخصیت از تعداد فراشان همراه وی سنجیده می‌شد (سرتنا، همان: ۴۹). حال اگر به طبع خودبزرگ‌بینی بعضی دولتیان و کارگزاران بنگریم خواهیم دانست چه تعداد غلام و نوکر و جلودار و غیره می‌توانستند در خدمت وی باشند و هر کدام از این همراهان کار خاصی را در منزل عهده دار بودند و حتی گاهی برخی از نوکرها بدون مزد و موجب درب منزل اعیان تنها به خاطر احساس سایه وی بر سرشان جهت پیشبردن بعضی از امورشان مشغول به خدمت بوده‌اند. به علاوه ثروتمندان هم گاهی به فقراء رسیدگی کرده و ابنیه‌های عمومی جهت خیرات می‌ساختند و به وقف بعضی از مایملک خود جهت نفع عمومی می‌پرداخته‌اند. در ایران این دوره کمتر ثروتمندی پیدا می‌شد که در طول سال یک قسمت از اموال خود را برای رفع احتیاجات نیازمندان مصرف نماید (دوگوبینو، بی‌تا: ۴۴). به همین خاطر بود که در این کشور بین طبقه

فقیر و غنی کینه و عداوتی وجود نداشت (همان: ۴۴). همین قشر، اکثریت باسواد جامعه را تشکیل می دادند و حتی در دارالفنون بیشتر از این قشر حضور داشتند. اینان در زندگی شخصی خود در تمام عمر به جز تعیش کاری نداشتند و چون در فصول بهار و تابستان برخلاف اروپا شکار ممنوع نبود قسمت اعظم عمر اغنیا و خانها به شکار و تشکیل مجالس عیش و عشرت می گذشت و با این که علی‌الرسم آمیزش با زن غیرشرعی حرام است و زنها حجاب داشتند، با این همه در این مجالس عیش و عشرت زنهای زیبا به تعداد زیاد همنشین جوانان سرخوش و ثروتمند بودند (همان: ۶۱).

### سادات

قشر دیگری از جامعه ایران سادات بودند، که تعداد آنان در این دوره آنچنان زیاد بوده کهشعبه مخصوصی از وزارت عدلیه مقرر شده بود که امور سادات را واریسی کند (گرین ویلرینجامین، ۱۳۶۳: ۴۱۵). حتی بعضی از شهرها در این دوره بوده‌اند که اکثر جمعیت آن را سادات تشکیل می دادند. چنانچه در مورد شوشتر در همین دوره آمده است که مردم شوشتر و دزفول جمعاً معمم بوده‌اند (نجم‌الملک، ۱۳۴۱: ۱۳۳ / کرزن ۱۳۷۳: ۴۴۵ / دمورگان، ۱۳۳۵: ۱۱۰). بیشتر اهالی کرمان نیز از سادات بوده‌اند (کرمانی، بی تا: ۱۲۶). آنان با داشتن عمامه سبز بر سرشان، از دیگران متمایز بوده‌اند و بنا به نوشته بنجامین «این امتیاز را جز سادات احدی ندارد» (گرین ویلرینجامین، ۱۳۶۳: ۴۱۴). ولی موارد استثنایی هم وجود داشته که افراد دیگری هم بدین کار دست می زده‌اند چنانچه «حاجی محمدعلی با این که قرشی نسب نبود دستاری سبز بر سر بسته داخل نسب شمرده» شد (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۸۵ / ج ۳: ۲۶۱). این عمامه سبز به سرها که ادعای فرزند پیغمبری می کردند بنا به نوشته فوریه، یا حقیقتاً فرزندان پیغمبر اسلام بودند یا خود چنین ادعایی می کردند؛ زیرا تحقیق سلسله ایشان بسیار مشکل بود (فوریه، ۱۳۲۶: ۹۱؛ رنه دالمانی، ۱۳۳۵: ۱۶۸).

جمعیت این سادات که تا یک پنجاهم جمعیت ایران برآورد شده بود «اغلب از مجازاته‌های قانونی مصون» بودند (پولاک، ۱۳۶۱: ۳۷). این قشر که با صدقات مردم زندگی می‌کردند، اکثراً کار و کاسبی خاصی نداشته و بعضی از آنان از این ممر عایدی سرشاری داشتند. کمتر سیدی را می‌شد دید که سر و وضع او نامرتب باشد (فوریه، همان: ۹۱). سادات در کوجه‌ها امر بمعروف و نهی از منکر هم می‌کردند. مثلاً جوانان را از تراشیدن موی صورت و باقی گذاردن موی سر سرزنش می‌کردند (رنه دالمانی، همان: ۱۶۹). اگر هم از کسی پول و جنس طلب می‌کردند، مردم آن را چیزی دال بر نیاز وی نمی‌دانستند، بلکه طبق شرع اسلام بایستی مقداری از صدقات به قشر سادات واگذار می‌شد. و این حقی بود که مردم باید آن را به ایشان می‌پرداختند (همان: ۹۱). از ارث نیز چیزی عاید سادات می‌شد (کرمانی، همان: ۱۰۲). مردم برای رفع بیماری و مشکلاتشان به سادات مراجعه کرده و آنها را دارای معجزات و کرامات زیادی می‌دانستند. بعضی سادات و درویش بودند که مردم آنها را اهل نفس می‌دانستند و در هر شهر چندین خانواده حضور داشتند که مردم آنها را اهل نفس و مستجاب‌الدعوه و به اصطلاح خودشان اوجاغ و «اوجاغ‌زاده» [اجاق] می‌دانستند. مثلاً در خود شهر تهران چندین خانواده بودند از جمله سادات انجدانی و سادات آخوی که مدعی همه قسم معجزات و کرامات بودند و همیشه مورد توجه عموم ارباب حوائج (همان: ۳۴۰).

### درویشان

درویشان را که می‌باید به صورت مجزا و گسترده‌تر به آن پرداخت در اینجا به عنوان قشری از عوام به صورت کلی به آن می‌پردازیم. در تمام جاده‌های ایران و مخصوصاً در مراکز عمده، اشخاص ژولیده‌ای بودند که از عابرین مالیات می‌گرفتند، این اشخاص را درویش می‌نامیدند، این موجودات عجیب و غریب هیچ‌گونه جنبه تقدسی نداشتند و فقط بر ملت تحمیل شده بودند. در واقع وظیفه درویش این بود که کار نکنند و سربار دیگران باشد.

اغلب این اشخاص سرگردان به قدری کثیف بودند که انسان از برخورد با آنها مشمئز می شد. اینها موهای سر و ریش را اصلاح و شست و شو نمی کردند و موها به شکل پریشان و بی نظم در پیش رو و پشت آنها ریخته شده بود (رنه دالمانی، همان: ۱۷۱). گروه دیگری از درویشان نیز بودند که دارای لباس مخصوصی نبودند و به کسب و کار اشتغال داشتند و تابع مسلک و پیر و مرشد معینی بودند و به دستورات او عمل مینمودند. اینها سربار جامعه نبودند و زبانی به کسی نمی رساندند (همان: ۱۷۷).

دراویش در سراسر دنیا پراکنده اند و زندگی خاص خود را می گذرانند. اینطور به نظر می رسد که خانه و وابستگی به آن اصلاً برای آنها معنا و مفهوی نداشت (بیت، ۱۳۶۵: ۵۵). در ایران هم گروهی موسوم به درویش وجود داشتند و مادام العمر مسافرت می کردند. اساسیه سفر آنها غیر از یک قوطی و یک پوستین و یک کشکول چیز دیگری نبود (دوگوبینو، بی تا: ۱۴۵). اگر ما به حکومت دوران محمدشاه و وزیر صوفی مسلک وی میرزا آقاسی بنگریم می توانیم اهمیت و جایگاه آنها را در میان عوام بهتر درک کنیم. حتی در شیراز در سال ۱۲۷۸ق «یکی از مشاهیر و سرحلقه درویشان شیراز حاجی میرزا کوچک نائب الصدور شیراز» (خورموجی، همان: ۲۸۸) بوده است. این درویشان که با سفر به مناطق مختلف و نقل حوادث اتفاقات خود و گاهی به نقل «داستان رستم و یا شرح حال علی ابن ابی طالب و امام حسن و امام حسین». (فوریه، همان: ۹۲) پرداخته «و در قوالی و قصه گوئی نظیر» نداشتند (پولاک، ۱۳۶۱: ۳۹). آنان با آوردن مهر و تسبیح و وسائل دیگر از اماکن مقدس جهت شفا بخشی، آن را به معرض فروش گذاشته و بدین طریق روزگار می گذرانند. سر و وضع ظاهری یک درویش بدین گونه بوده که یکی قبا و شلوار سفید بر تن داشت و موی سرش مجعد و دراز و در سیاهی همچون شبه بود. او ریشی شکوهمند داشت که چشمانش را براق و چهره اش را رنگ پریده نشان می داد (سرن، همان: ۵۲-۵۳). درویشان هم هندی و هم ایرانی و هم از دیگر بلاد بوده اند که با صدقه مردم عمر می گذرانند. آنان حتی به پیشگویی و فالگیری هم مشغول می شده اند. بسیاری از آنها چنین وانمود می کردند که به کیمیاگری اشتغال دارند (پولاک، ۱۳۶۱: ۳۸). درویشانه دو دسته تقسیم می شدند: گدایان



آواره و درویشان شهرنشین که با کار منجمی و فالگویی و غیره سرگرم بودند (سرنا، همان: ۱۶۳). طبقه اول به دلیل طهارت، زن نمی‌گرفتند ولی قشر دوم همسر و اندرونی و وسائل رفاه داشتند. آنان عموماً مورد علاقه مردم بودند (همان: ۱۶۳). درویشان در دهکده‌ها به سحر و جادو می‌پرداختند و پول زیادی از زنان و مردان عامی می‌گرفتند و دعائی به آنها می‌دادند تا از گزند جانوران موذی در امان باشند. همچنین موجبات خوشبختی زنان را با دعا و طلسم و جادو فراهم می‌کردند تا نزد شوهران خود عزیز باشند. بر بالین مریض‌ها حاضر می‌شدند و دعائی خوانده به او می‌دادند. اگر از بازی‌های فیزیکی هم اطلاعی داشتند، حاضرین را سرگرم می‌کردند و از مردان خارق‌العاده و مقدس به شمار می‌رفتند (رنه دالمانی، همان: ۱۷۶)

این قشر در نظر اروپائیان اکثر مواقع بد جلوه داده شده بودند. بسیار اتفاق می‌افتاد که سیاحی، فقط تریاک خوردن و حشیش کشیدن و گدایی کردن آنها را می‌دید (براون، همان: ۳۱۰). اما همیشه بدین گونه نبود. براون به ذکر درویش واقعی‌ای که وی با او در شیراز آشنا و تاسافتی از شهر وی را همراهی کرده بود می‌پردازد. اما اینان در کلبدون این که تعلیم و تربیت خاصی داشته باشند، طبقه‌ای از ولگردان، قوالان و قصه‌گویان را تشکیل می‌دادند. حتی پسران خانواده‌های معتبر و حتی شاهزادگان را در این مسلک می‌شد دید. برادر مستوفی‌الممالک نیز به آنان پیوسته بود (پولاک، ۱۳۶۱: ۳۸).

هرسال نزدیک عید نوروز از طرف طایفه درویشان سوری برپا می‌شد که همه اعضای جمعیت در آن شرکت داشتند. درویشان رئیسی داشتند که قسم اعظم پول‌هایی را که از فریب‌خوردگان به دست می‌آوردند دریافت کرده و برایشان ذخیره می‌کردند. ملایان دشمنان قسم خورده درویشان بودند زیرا آنها را ملحد و صوفی تلقی می‌کردند. بنا به نوشته سرنا: «درویشان ... ابن الوقت اند و هیچ گاه غم فردا را نمی‌خورند» (سرنا، همان: ۱۶۲). از نظر اخلاقی، اغلب درویشان پست‌ترین طبقه اجتماع بودند. اینها عوام‌فریبی می‌کردند و به مردم بیسواد و دهقانان زیان‌های مادی و معنوی می‌رساندند. اگر مشروبات الکلی در دسترس آنها بود به حد افراط می‌نوشیدند و در کشیدن تریاک و بنگ و حشیش افراط می‌کردند (دالمانی، همان: ۱۷۷).

## کشاورزان

در این میان بایستی نگرشی هم بوضعیت کشاورزان در این دوره داشته باشیم که این امر در مناطق مختلف دوره طولانی عهد مورد بحث فرق داشته است. در اواخر عهد ناصری «در سیستان هر کسی صاحب زمین نبود. تمام زمینها و آبها به دولت تعلق داشت و بابت در اختیار قراردادن آن به کشاورزان سالیانه یک سوم محصول آنها گرفته می شد» (بیت، همان: ۷۹). همچنین در اواخر همین عهد آمده است که در ایران طبقه متوسط وجود ندارد. مردم یا فقیر بودند یا غنی. ثروت گروه مرفه بیشتر در زمین های حاصلخیز بود، که دهقان در آنجا به کار کشاورزی اشتغال داشت (ریشارد، همان: ۹۱).

در روستاها ما می توانیم دهقانان را به چند دسته تقسیم کنیم: یک دسته از آنان دهقانان مرفهی بودند که بیش از نیاز معیشت شان در تصرف داشتند؛ دسته دوم سهم برانی بودند که درآمدشان در حد معیشت یا پائین تر از آن بود؛ دسته دیگر خوش نشینان بودند که کار ثابت دائمی یا فصلی و مزدکاری داشتند و سرانجام اکثریت دهقانان بودند که دارای حق بنه و زمین به اندازه ای بودند که معاش آنان را تامین بکنند (فوران، ۱۳۸۲: ۱۹۰).

از لحاظ معیشتی هم چندان وضع کشاورزان مناسب نبود. دهقان ایرانی همیشه گرسنه و نیمه برهنه بود و زندگی مشقت بار او نمونه ای از پست ترین مراحل زندگی اجتماعی بود (شمیم، ۱۳۸۴: ۳۷۹). در بیشتر خانه ها آثار فقر دیده می شد (بروگش، همان: ۲۸۶). در همین روستاها، اعضای خانواده ها باهم به صورت مشارکتی همکاری می کردند. بچه های روستایی و عشایری نیز در کار خانه و بیرون از خانه به اقتضای سن و جنسیت و موقعیت جغرافیایی اقلیمی محل و زندگی های متفاوت مناطق ایران، در کارهای خاصی به والدین شان یاری می رساندند. این امر در میان ایلات بیشتر مشهود بوده است.

ادغام اقتصاد ایران در بازارهای جهانی، آمیزه ای از نتایج مثبت و منفی برای کل اقتصاد و برای طبقه های گوناگون دست اندرکار در بخش کشاورزی به دنبال داشت. روی آوری دهقانان به محصولات پولی، آن هم در اقتصادی که تولید مواد غذایی مازاد چندانی نداشت، در دوره های

خشکسالی، مشکلات بیشتری برای مردم بوجود آورد (فوران، ۱۳۸۲: ۱۸۷-۱۸۸). از سوی نیز کاهش صادرات کالاهای ایرانی در برابر رقابت با بازرگانان خارجی که بازار داخلی را قبضه و حتی در صادرات و واردات دستی کامل داشتند وضع را بدتر می‌کرد و زندگی کشاورزان را روبه قهقرا می‌برد. پنبه طی همین دوران بیش از آنکه نفعی عاید دهقانان سازد، به سود زمینداران، بازرگانان و روس‌ها بود (فوران، ۱۳۸۲: ۱۸۶-۱۸۷). علاوه بر مشکلات زیادی که در بالا به آنها اشاره شد، مالیات‌های زیادی که از روستائیان گرفته می‌شد، آنها را در وضعیت بدی قرار می‌داد. سرپرسی سایکس درباره یک دهکده از دهات خراسان در این دوره چنین نوشته است: «مالیات این قریه ۸۶ لیره (معادل پانصد تومان آن روز) است ولی مبلغی که واقعاً از آن وصول می‌گردد از ۱۴۰ لیره (در حدود هشتصد تومان آن روز) در سال کمتر نبوده است (سرپرسی سایکس، ۱۳۳۵، ج ۲، ۶۰۶). این مالیات‌ها تنها برای پایتخت فرستاده نمی‌شدند بلکه به عنوان مخارج ولایت از سوی حکام نواحی تصاحب می‌شدند. به این دلیل شهرهای بسیاری بودند که مالیات‌شان کفاف خرج آنها را نمی‌داد (کاساکوفسکی، همان: ۲۴۴) و این امر موجب می‌شد که تنها مالیات از رعیت دریافت شود، بدون آنکه هیچ نفعی برای او دربرداشته باشد.

در اواسط حکومت ناصری «دهقانان و تهیدستان شهری از وخامت اوضاع زندگی در دهه ۱۲۵۰/۱۸۷۰ ش. و اوایل دهه ۱۲۶۰/۱۸۸۰ ش. سخت آسیب دیدند» (فوران، ۱۳۸۲: ۲۰۳). ولی با تمام این کمبودها و مضیقه‌های زندگی، طبقه زارعین و دهقانان مردمانی ساکت و آرام و بدون سروصدا بودند و با می و پیاله آشنایی نداشتند (دوگوینو، بی تا: ۱۱۰).

### مردم ایلیاتی

طوایف ایران که جزء لاینفکی از جمعیت را تشکیل می‌دادند، زندگی متفاوتی نسبت به دیگر اقشار داشته و نوعی زندگی در حال حرکت و انتقال داشته‌اند. اینان نیز می‌بایست در نظر گرفته شوند چرا که «هیچ طبقه‌ای از طبقات اهالی ایران، به قدر این ایلات دارای آسایش» نبود (گرین ویلر بنجامین، ۱۳۶۳: ۱۹۳). این ایلات در اوائل سده نوزدهم میلادی بر اساس گفته‌های

فوران حدود ۲۵ تا ۵۰ درصد جمعیت و در آغاز قرن بیستم تنها حدود ۲۵ درصد از کل جمعیت را تشکیل می‌داده‌اند (فوران، ۱۳۸۲: ۲۰۷). ساموئل بنجامین طوایف ایران را به دو دسته ترک و آریایی تقسیم می‌کند. وی قاجارها و شاهسون‌ها را به عنوان طوایف ترک، و لرها و بختیاری‌ها را جزء آریایی‌ها قلمداد می‌کند. دو طایفه شمال را که ترک‌ها باشند صلح‌جو تر و ملایم‌تر و برعکس آنها، جنوبی‌ها را خونریز و ناملایم و مرکز‌گریز می‌داند. حال آنکه قبایلی چون دلفان و جودکی و سگون به دزدی و غارتگری مشغول و از سوی دیگر اعراب بنی‌لام و آل‌کنیر و قبیلہ کندزلو - که ساکنین خوزستان بوده‌اند - در ناآرامی‌ها به دولت مرکزی کمک می‌رسانده‌اند. یا قبایل هزاره و تایمنی و میمنه را که برای دادن پیشکش به دربار می‌رفته‌اند، شاهدیم که تمام این قبایل از جنوبی‌ها بوده‌اند. در همین زمان، ما قبایل لر و بختیاری چون هزاره، هزاره پساکوهی، میمنه، تایمنی، فیروزکوهی، جمشیدی، ایجلکه، فیستان، قهقهه و یا بلوچ‌های ریگی و سیستانی و سیستانی‌های شاهوزهی و ترکمانان جعفریای، آتابادی، دوهچی، وازو، تاتار و قجوقوسلافا، قراوی، بهلکه، قایقرمه و غیره را داریم و اینان در میان خود نیز دارای سلسله مراتبی بوده‌اند. رفاه ایلاتی‌ها خاصه شبانکارگان، در مجموع بیشتر و مطمئن تر از رفاه دهقانان ایران بوده، هرچند میزان این رفاه در مناطق مختلف و زمان‌های گوناگون فرق داشته است. بسیاری از افراد ایل فقیر بوده‌اند. بطور قطع، در دوره قحطی بزرگ، شبانکارگان نیز متحمل تلفات انسانی سنگین می‌شدند. اما با همه اینها، بازماندگان از قحطی، وضعی بهتر از دهقانان داشته‌اند. شاید یکی از دلایل این امر تماس کمتر ایلاتی‌ها با دولت و اقتصاد بین‌المللی بوده است (فوران، ۱۳۸۲: ۲۱۰). بزرگ هر ایلی از طرف حکومت گاهی به لقب ایلخانی ملقب می‌شد. این ایلات با تقسیمات درون ایلی به طوایف و قبائل مختلف تقسیم شده بودند. از جمله آنها می‌توان به ایل قشقایی اشاره کرد که به قبایل باصری و خمسه و غیره تقسیم می‌شد و ایل بختیاری که به قبائل عبدالوند و چهارلنگه و هفت لنگه تقسیم شده بودند. هنوز تقسیمات درون قبیلہ‌ای منقسم به طوایف بوده و جنگ و جدال‌های آنها بر سر مراتع، منابع مالی و حیثیتی بود. شاهزاده اردشیر میرزا که در سال ۱۲۶۶ به حکومت خوزستان و لرستان دست یافته بود به

احتشام‌الدوله چنین گفته بود: «قبیله بسحق چنان شریر و بی‌باکند که وقتی به اراضی جاپلق دستیافته و به قریه در رفتند چهل و پنج تن زن و مرد را در آن دیه گردن بزدند و اطفال شیرخواره ایشان را باشمشیر همی دست آزمون کردند» (لسان‌الملک سپهر، ۱۳۸۵/ج ۴: ۳۲۰) و گروه دیگری «به لشکرگاه میرزا حمله افکندند و به بارین گلوله و ترکناز دور و نزدیک مبلغی از اموال لشکریان به غارت بر بودند» (همان: ۳۲۵). حتی همین لفظ ترکنازی به نوعی نشانه‌ای برای چپاولگری و دزدی این ترکان عشایری بود که در آن عصر و حتی در دوران نه چندان دور از ما به جامانده بود. در سیستان و بلوچستان هم باطوایف و قبائل بلوچ و سیستانی که برای منبع طبیعی به کوچ دست می‌زده‌اند و در وضعیت چادرنشینی و کوچ متوالی به سرمایه‌برده‌اند شاهد چنین مواردی نیز هستیم.

دزدی در میان ایلات مرکزی ایران امری رایج بود و هرکسی که قصد عبور از سرزمین آنها را داشت، می‌بایست نظر رئیس ایل را جلب می‌کرده و وی هم دو نفر را با آنان همراه می‌کرده تا او را از منطقه عبور دهند. ساموئل بنجامین چندین مورد دزدی را از آنان ذکر کرده و به عنوان نمونه، دزدی تشک زیر پای زن و شوهری هنگام خواب و یا دزدیده شدن متکایم‌باشر مالیاتی را آورده است. این ایلات گاهی برای دولت مرکزی اسباب زحمت بوده‌اند و در قتل رئیس ایل بختیاری به دست ظل‌السلطان که مورد سرزنش پدرش ناصرالدین شاه قرار گرفت ساموئل بنجامین ابراز چنین لب به سخن گشود: «در مملکتی مثل ایران، این تدابیر بیشتر اسباب امنیت گردید البته در مملکت دیگری که قوانین درست و نظم کاملی داشته باشد، چنین امری لازم نیست» (گرین‌ویلر بنجامین، ۱۳۶۳: ۱۹۵). حتی روسای ایل برای ایلات و زیر مجموعه‌های خود مقررات و آئین‌های خاصی داشته‌اند. رئیس قاجارها در تهران اقامت داشت و دارای امتیازات مخصوص به خود بود. او برای زیردستان خود قوانین جداگانه‌ای را مجری می‌داشت (همان: ۱۹۴). دولت مرکزی اغلب از عشایر هراس داشت. به نوشته بنجامین، همه این طوایف از لحاظ مذهبی اسماً مسلمان بودند ولی هیچ قیدی به مذهب نداشتند (گرین‌ویلر بنجامین، ۱۳۶۳: ۱۹۳). برخلاف اسلام، اسم اطفال خود را به اسم پیغمبر و اخلاف او مرسوم نمی‌نمایند، بلکه به اسم و

حوشی مانند شیر و گریگ و پلنگ می نمایند و لفظی هم برای تسریح به آن می افزایند (همان: ۱۹۶).

### نتیجه

اقشار فرودست جامعه عهد ناصری را می توان تا حدود زیادی تداوم روند جامعه ماقبل خود دانست. اما آنچه در این جریان می تواند این رده بندی و دسته بندی های اجتماعی را - که مورد بحث ما بودند- بطور نامحسوسی برهم بزند یا دچار تحول کند، رابطه جامعه با دولت های غربی و به ویژه رقابت بر سر بازرگانی و تجارت بود که نه تنها بر بازار و بازاریان و کسبه و پیشه وران تاثیر داشت، بلکه بر جامعه کشاورزی و تولیدات آن نیز تاثیر گذار بود. همچنین نه تنها باعث فقر در جامعه شد، بلکه به تنزل بسیاری از وابستگان به بازار و تجارت و سقوط آنها به اقشار فروتر از سطح خود گردید. از سویی حالت رکود جامعه نیز دچار ضربه ای ناخودآگاه شد و حالت سکون آن تا حدودی بر هم خورد. ورود صنایع غربی نیز بر گروه دیگری از اقشار فرودست که پیشه وران باشند ضربه وارد کرد، و باعث تعطیلی و یا کاسته شدن از تعداد بسیاری از صنایع بومی شد. ولی با این حال بافت سنتی جامعه همچنان به صورت گذشته تداوم پیدا کرد. می توانیم بگوییم که دوره ناصری برای قشر فرودست جامعه، آغازی برای نوعی تحول در راستای دگرگونی ساختار سنتی جامعه بود که در اولین برخوردهای خود با دنیای خارج از قلمرو جغرافیایی اش، آن را بطور نامحسوسی لمس کرد.

### منابع

- ۱- آدمیت، فریدون و هما ناطق (۱۳۵۶) افکار اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، در آثار منتشر نشده دوران قاجار. تهران: انتشارات آگاه.
- ۲- اشرف، احمد- علی بنوعزیزی (۱۳۸۸) طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران. ترجمه ی سهیلا ترابی فارسانی، تهران: انتشارات نیلوفر.

- ۳- اورسل، ارنست (۱۳۵۳) سفرنامه اورسل ۱۸۸۲ میلادی. ترجمه‌ی علی اصغر سعیدی. بی جا: چاپخانه بیست و پنجم شهریور.
- ۴- باین، هوسه (۱۳۶۳) سفرنامه‌ی جنوب ایران. ترجمه محمدحسنخان اعتمادالسلطنه و تصحیح میرهاشم محدث، تهران: دنیای کتاب.
- ۵- بجنوردی، سهام‌الدوله (۱۳۷۴) سفرنامه‌های سهام‌الدوله بجنوردی. مصحح قدرت الله روشنی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۶- براون، ادوار (۱۳۸۷) یکسال در میان ایرانیان. ترجمه مانی صالحی علامه. تهران: نشر اختران.
- ۷- بروگش، دکترهینریش (۱۳۶۷) سفر به دربار سلطان صاحبقران. جلد ۱. ترجمه مهندی گُردبچه. بی جا: اطلاعات.
- ۸- پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۱) سفرنامه پولاک «ایران و ایرانیان». ترجمه‌ی کیکاووس جهانداری. تهران: خوارزمی.
- ۹- حاج سیاح (۱۳۶۳) سفرنامه‌ی حاج سیاح به فرنگ. به اهتمام علی دهباشی. تهران: نشر ناشر.
- ۱۰- خورموجی، محمدجعفر (۱۳۴۴) تاریخ قاجار حقایق الاخبار ناصری. به کوشش حسین خدیو جم. جلد ۲. تهران: زوآره.
- ۱۱- دمورگان (۱۳۳۵) سفرنامه‌ی دمورگان. ترجمه‌ی جهانگیر قائم مقامی. تهران: ناشر کتابفروشی طهوری.
- ۱۲- دوگوبینو، کنت (بی تا) سه سال در ایران. ترجمه‌ی ذبیح الله منصوری. تهران: انتشارات فرخ.
- ۱۳- رنه دالمانی، هانری (۱۳۳۵) سفرنامه از خراسان تا بختیاری. ترجمه‌ی محمدعلی فره‌وشی. تهران: امیر کبیر.
- ۱۴- سایکس، سرپرسی مولس ورث (۱۳۳۵) تاریخ ایران. ترجمه سید محمدتقی فخر داعی گیلانی. جلد ۲. تهران: بی نا.
- ۱۵- سرنا، کارلا (۱۳۶۳) سفرنامه کارلا سرنا مردم و دیدنی های ایران. ترجمه‌ی غلامرضا سمعی. تهران: نشر نو.
- ۱۶- شمیم، علی اصغر (۱۳۸۴) ایران در دوره‌ی سلطنت قاجار. تهران: مؤسسه انتشارات مدبر.

- ۱۷- عیسوی، چارلز (۱۳۶۲) **تاریخ اقتصادی ایران** (عصر قاجار ۱۳۳۲-۱۲۱۵ق). ترجمه یعقوب آژند، تهران: نشر گستره.
- ۱۸- فوران، جان (۱۳۸۲) **مقاومت شکننده**. ترجمه احمد تادین. تهران: چاپخانه غزال.
- ۱۹- فوریه (۱۳۲۶) **سه سال در دربار ایران** «از ۱۳۰۹-۱۳۰۶ق». ترجمه عباس اقبال. تهران: انتشارات کتابخانه علی اکبر علمی و شرکاء.
- ۲۰- کاساکوفسکی (۱۳۴۴) **خاطرات کلنل کاساکوفسکی**. ترجمه ی عباسقلی جلی. تهران: کتابهای سیمیرغ.
- ۲۱- کرزن، جرج.ن. (۱۳۷۳) **ایران و قضیه ایران**. ترجمه ی غلامعلی وحید مازندرانی. جلد ۲. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۲۲- کرمانی، احمد مجدالاسلام (بی تا) **سفرنامه کلات**. به تصحیح محمد خلیل پور. اصفهان: دانشگاه اصفهان.
- ۲۳- گرین ویلر بنجامین، ساموئل (۱۳۶۳) **ایران و ایرانیان**. به اهتمام رحیم رضازاده ملک. تهران: انتشارات آفتاب.
- ۲۴- لسان الملک سپهر، میرزا محمد تقی (۱۳۸۵ق) **ناسخ التواریخ قاجاریه**. به تصحیح و حواشی محمدباقر بهبودی. جلد ۳-۴. تهران: کتابفروشی اسلامی.
- ۲۵- ریشارد، جان (۱۳۶۳) **بیست سال در ایران**. ترجمه ی علی پیرنیا. بی جا: نوین.
- ۲۶- محبوبی اردکانی، حسین (۱۳۷۴) **چهل سال تاریخ ایران**. به تصحیح ایرج افشار. چاپ دوم. تهران: اساطیر.
- ۲۷- مستوفی، عبدالله (۱۳۶۰) **شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره ی قاجاریه**. جلد ۱. بی جا: انتشارات کتابفروشی زواره.
- ۲۸- نجم الملک، حاج عبدالغفار (۱۳۴۱) **سفرنامه ی خوزستان**. به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران: مؤسسه ی مطبوعات علمی.
- ۲۹- ئیت، کلنل چارلز ادوارد (۱۳۶۵) **سفرنامه خراسان و سیستان**. ترجمه ی قدرت الله روشنی زعفرانلو و مهرداد رهبری. بی جا: انتشارات یزدان
- ۳۰- یزدانی، سهراب (۱۳۸۸) **مجاهدان مشروطه**. تهران: نشر نی.